

بسم الله الرحمن الرحيم

## جوانان و قمر بنی هاشم (ع)

### ایجاد انگیزه :

عباس تسلیم، یقین و وفایش بی نظیر بود. ایمان محکم، بصیرت کافی، و یقین داشت. شخصیتی که وقتی امام حسین آمد کنار بدنش، آن هنگامی که روی زمین افتاده بود به او خطاب کرد و فرمود:

اخی یا نور عینی یا شقیقی

فلی قد کنت کالرکن الوثیقی

ایا قمرا منیراً کنت عونى؛

ای ماه نورانی حسین، تو پشتیبان من بودی تو مثل یک رکن وثیق و پشتوانه‌ی استوار برای حسین بودی. با توجه به این که می‌دانید ابوالفضل العباس و همچنین علی اکبر هر دو جوان بودند. نقل شده در کربلا ابوالفضل ۳۷ سال داشت و علی اکبر بین ۱۸ تا ۲۵ سال و بسیاری از شهدایی که در کربلا جانشان را فدا کردند جوان بودند، و در سنین نوجوانی و جوانی این‌گونه کنار اربابشان جان دادند. بحث را در دو قسمت بیان می‌کنیم؛ قسمت اول ویژگی‌های دوران جوانی، و در قسمت دوم به زندگی قمر بنی هاشم و حس مسئولیت او در برابر امام اشاره‌ای می‌کنیم.

### متن و محتوا :

گاهی انسان توانمندی‌هایی دارد که خودش هم خبر ندارد. جوانی فصل نشاط است، فصل سبزی حیات است، فصل شیرین زندگی است. جوانی تکرارپذیر نیست، صفات جوانی باعث ماندگاری در کهنسالی و میانسالی است. جوان روحیه‌ای شاد، بانشاط، روحیه‌ی فضیلت جویی و حق‌طلبی دارد. دوران جوانی، دورانی است که اگر کسی از آن خوب استفاده کند می‌تواند تا پایان عمر خودش را به طور دقیق رقم بزند. دوران جوانی دوران رشد استعدادها و توانمندی‌هاست.

## ویژگی‌های جوانان و نوجوانان

### ۱- آسان‌پذیری

یک خصوصیت جوان رقت طبع و آسان‌پذیری است. امام صادق می‌فرماید: «لأن قلب الشباب ارتق من قلب الشيخ»، (۱: علل الشرایع، ج ۱، ص ۵۴؛ النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ۱۸۰)؛ قلب جوان از

قلب انسان‌های که‌نسال رقیق‌تر است؛ یعنی آسان‌پذیرتر است، زودتر مطلب را می‌گیرد و زودتر تغییر می‌کند. پیامبر فرمود: وقتی خدا مرا مبعوث کرد فرمود: «اوصیکم بالشبان» بر شما باد به جوان‌ها، «ان الله بعثنی حقاً بشیراً ونذیراً» خدا مرا به عنوان نبی و پیغمبر حق فرستاد که مردم را پند و اندرز بدهم، «فحالی فنی الشبان» اولین کسانی که به من دست دادند جوان‌ها بودند. «حالف»؛ یعنی جلف و پیمان، «و خالفنی الشیوخ ثم قرأ فطال علیهم الأمد فقسست قلوبهم»، (۲: روایات تربیتی، ج ۱، ص ۳۴۹ و ج ۳، ص ۳۶۸)؛ و اولین مخالفین من در میان که‌نسالان بودند، آنها دیرتر مرا پذیرفتند.

## داستان

مورد اول: ابوجهل با پیغمبر آن قدر مبارزه کرد، که حتی در آن روزی که در جنگ بدر سر از بدنش جدا می‌کردند به پیغمبر ناسزا می‌گفت. پیغمبر فرمود: فرعون زمان من؛ یعنی ابوجهل از فرعون زمان موسی بدتر بود، چون وقتی فرعون داشت در آب غرق می‌شد دیگر ناسزا نمی‌گفت، گفت اشتباه کردم اما ابوجهل حتی موقع جداکردن سر از بدنش ناسزا می‌گفت.

مورد دوم: ابوجهل برادری دارد به نام «عیاش» یا «عیاش» که برادر مادری ابوجهل است. او یک جوان است، آمد مدینه خدمت پیغمبر گرامی اسلام مسلمان شد. ابوجهل پسر جوانی هم به نام اکرمه دارد او هم مسلمان شد. هم پسر ابوجهل و هم برادر جوانش مدینه آمدند. ابوجهل به بهانه‌ی اینکه مادرمان مریض است و حالش خوب نیست می‌خواهیم برادرمان را پیش او ببریم، (۱: پیغمبر و یاران، ج ۵، ص ۷۸)؛ برادرشان را از پیغمبر جدا کردند و به طرف مکه آوردند، همان سال‌های اول هجرت بود. ابوجهل دستور داد دست‌ها و چشم‌های این جوان را بستند، طنابی به گردنش انداختند و در کوچه‌های مکه او را چرخاندند و فریاد می‌زدند یا اهل مکه، ببینید ما با این جوانی که - تعبیر اوست = سفاهت به خرج داده و مسلمان شده چه می‌کنیم، شما هم همین کار را با او بکنید. او را در شهر چرخاندند و تحقیر کردند و در زیرزمین منزل زندانی کردند، آب و غذایش را کم کردند، اما او دست از پیغمبر و از رسول خدا برنداشت. این روحیه‌ی جوان است، اولین خصوصیات جوان رقیق بودن قلب، قدرت تغییر، آسان‌پذیری، و سهل‌الوصول بودن از نظر معارف اسلامی است. از این دست نمونه‌های فراوانی در تاریخ اسلام داریم.

مورد سوم: ابان ابن سعید یک جوان بود، پدرش با پیغمبر مبارزه کرده بود، دو برادرش در بدر در سپاه کفر مقابل پیغمبر، کشته شده بودند با این وصف، یعنی کسی که دو داغ از دو برادر آن هم در جبهه‌ی کفر دیده، اما خودش پذیرش داشت، خدمت رسول خدا آمد و مسلمان شد، (۲: پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۵)، این اولین خصوصیت جوان است.

## ۲- قدرت فضیلت طلبی

ویژگی دوم جوان، عبارت است از فضیلت جویی، حق طلبی، شجاعت در راه فضیلت؛ اگر جوان در جایی دید که فضیلتی هست و برای او اثبات شد، قدرت ریسک دارد، جلو می‌رود، به میدان می‌زند. شجاع است و ملاحظه ندارد. اگر فضیلت یافت، جانش را در طبق اخلاص می‌گذارد و این ویژگی دوم یک جوان است.

### داستان

مورد اول: در آستانه جنگ جمل جوانی بود به نام مسلم مشاجعی؛ جوانی مومن، متدین، قرآن خوان و با دین، وقتی امیرالمومنین فرمودند: چه کسی حاضر است برود با قرآن با این‌ها حرف بزند؟ قرآن را به این‌ها عرضه کند که بدانند دارند با مصداق قرآن می‌جنگند، او گفت: من می‌روم. قرآن را برداشت، آمد مقابل سپاه جمل ایستاد. فریاد زد و شروع کرد به خواندن قرآن و تبلیغ کردن. شمشیر زدند دست راستش را قطع کردند، قرآن را به دست چپش گرفت و فریاد زد، دست چپش را قطع کردند، قرآن روی سینه‌اش و او بر زمین افتاد. روی زمین به او تیر زدند، قرآن با سینه به هم دوخته شد، جوان با قرآن روی سینه‌اش در خون خودش می‌غلطید. در حالی که دو دستش را از دست داده بود. مادرش هم آن جا بود- حالا به چه مناسبتی در این نبرد بوده، نقل شده است مادر آمد کنار بدنش و اشعاری خواند، گفت: خدایا شاهد باش جوان من حرف ناپسندی نزده بود، قرآن خوانده بود، شاهدش هم این قرآنی است که روی سینه‌اش است. امیرالمومنین فرمود: «إِنَّ الْفَتَى مَمَّنْ حَسَا اللَّهُ قَلْبَهُ نُورًا»<sup>۱</sup> ۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۱۲؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۴۱؛ شاگردان مکتب ائمه، ج ۳، ص ۳۶۱. ؛ خدا قلب این جوان را پر از نور کرده، این جوان نورانیت محض شده است. این شجاعت و فضیلت- طلبی خصوصیت یک جوان است.

مورد دوم: زمانی که پیغمبر گرامی اسلام در مدینه بودند، فرمودند: من شنیده‌ام خالد بن سفیان علیه ما سلاح جمع کرده و می‌خواهد به مدینه حمله کند. او مفسد فی الارض است، چون علیه نظام اسلامی سلاح و لشکر جمع کرده و می‌خواهد به مسلمانان حمله کند. فرمود: چه کسی حاضر است برود با او درگیر شود و او را بکشد و شر او را از سر مسلمانان کم کند؟ دستور پیغمبر است کشتن کسی که حکمش فساد است، مفسد فی الارض است. یک جوان به نام عبدالله بن انیس بلند شد، گفت: یارسول الله من می‌روم، فقط نشانی‌های او را به من بدهید که من به اشتباه کسی را نکشم. آقا فرمود: نشانی او این است که هر وقت به او نگاه می‌کنی انسان به یاد شیطان می‌افتد، چون او شیطان مجسم است. هیکل درشتی دارد، لرزه به اندام می‌اندازد، در فلان منطقه زندگی می‌کند، در فلان جا دارد سلاح جمع می‌کند.- این جوان است که قدرت ریسک دارد، این جوان است که توان فضیلت جویی دارد، راحت می‌گذرد، تعلق خاطرش کم است بلند شد آمد او را پیدا کرد و به بهانه‌ی اینکه

من هم می‌خواهم کمکت کنم، می‌خواهم به تو پول و سلاح بدهم و جزو مخالفین ثبت نام کنم، آمد و با او درگیر شد و او را به درک واصل کرد. وقتی برگشت از همان دور که می‌آمد پیغمبر فرمود: چهره‌ات فلاح را نشان می‌دهد، فرمود: «أفلح الوجه» چهره‌ات نشان می‌دهد که پیروز هستی. عرض کرد بله، یا رسول الله. فرمود: صبر کن. نقل کرده‌اند پیغمبر به داخل خانه رفت عصایش را به او داد و فرمود: سفارش کن این عصا را با تو دفن کنند و به خاک بسپارند، در قیامت با این عصای من به صحرای محشر بیا، در آن جا راحت من را پیدا می‌کنی.<sup>۱</sup>

۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۱۱۷. این عصا یک نشانه و ودیعه باشد، آن را تا قیامت گرو نگه دار. خوب این جوان است که قدرت فضیلت‌طلبی دارد.

### ۳- عشق به عبادت و بندگی

ویژگی سوم جوان، عشق به عبادت است. ممکن است به دلایل خاصی یک انحرافی پیدا شود، ممکن است جوان کمی به نماز و به عبادت بی‌توجهی کند ولی فطرت جوان عبادت طلب است، عبادت جوست. پیغمبر اکرم فرمودند: «ان الله تعالی یباهی بالشابّ العابد الملائکة، یقول أنظروا الی عبدی! ترک شهوته من أجلی»<sup>۱</sup> ۱. میزان الحکمه، ص ۱۸۵۸. ؛ خدا پیش ملائکه‌اش به جوان عابد، افتخار می‌کند، می‌گوید: ملائکه! نگاه کنید این عبد، جوان شهوتش را به خاطر من ترک کرده، من هم به عزتم قسم، سایه‌ی رحمتم را بر سرش می‌گسترم، گاهی کسی نمی‌تواند گناه کند، گاهی کسی پولی ندارد می‌گوید ما که اهل نزول نیستیم. گاهی اصلاً توان نگاه کردن به نامحرم را ندارد، گاهی این قدر قوای او از بین رفته که امکان ارتکاب حرام و شهوت‌رانی را ندارد، به قول معروف می‌گوید بی بی از بی چادری در خانه نشسته، گاهی این گونه است. اما جوان که این طور نیست، خدا به ملائکه می‌گوید: ببینید این جوان به خاطر من شهوت را ترک کرده او که می‌تواند امشب در این حسینیه نباشد، در این مسجد نباشد او که می‌تواند برای نماز اول وقت در مسجد نباشد، می‌تواند خیلی جاهای دیگر باشد، این جوان می‌تواند این چشمی را که روی قرآن انداخته به نامحرم هم ببیند، روایت داریم امام صادق فرمود: «من قرأ القرآن و هو شابّ مومن»؛ جوانی که قرآن بخواند، «اختلط القرآن بلحمه و دمه»<sup>۲</sup> ۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۳؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۷؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۸۷. ؛ قرآن با گوشت و خونس مخلوط می‌شود، در وجودش نفوذ می‌کند چون جوان است و در حال رشد و شکل‌گیری است. ویژگی دیگر جوان میل به عبادت است. فطرت جوان پاک است، اگر هم یک وقتی مخالفتی دارد سطحی است.

## داستان

جوانی بود به نام عامر ابن عبد قیس - این داستان برای جوانان جالب است، نوشته‌اند در صفین هم خدمت امیرالمومنین بود البته در آن زمان دیگر جوان نبود، سنش بالا رفته بود و در کنار امیر المومنین با سپاه صفین جنگید، او در جوانی‌اش در اکثر جنگ‌های پیغمبر شرکت کرد- او می‌گفت: اگر یک آیه‌ی قرآن شامل حال من شود برایم بس است. به او می‌گویند کدام آیه؟ می‌گوید: این آیه‌ای که خدا می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup>. ۱. مائده، ۲۷. خدا عمل انسان باتقوا را قبول می‌کند، عمل همراه با ریا، عمل با شرک، عملی که به خاطر چشم و هم‌چشمی باشد، و عملی که از روی ریا و برای غیرخدا باشد این پذیرفته نیست، کما اینکه عمل قابیل پذیرفته نشد، در حالی که اوهم قربانی کرد. گاهی میبینید یک نماز به عرش می‌رسد، گاهی یک انفاق چقدر ارزش پیدا می‌کند، مثل انگشتری که حضرت علی در حال نماز انفاق می‌کند و برای آن یک آیه نازل می‌شود. که این به کیفیت عمل بستگی دارد. شخصی می‌گوید در یکی از جنگ‌ها شب بود بیرون آمدم ، دیدم صدای گریه می‌آید رفتم دیدم همین جوان، عامر ابن قیس، در یکی جایی سرش را به سجده گذاشته، و در حال گریه است و می‌گوید: الهی و ربی وسیدی؛ خدای من، مولای من، آقای من، من سه چیز از تو خواستم، دو تای آن را به من دادی، به آن عزتت قسم، سومی آنها را هم به من بده. گریه‌اش که تمام شد بلند شد، یک وقت نگاهش به من افتاد. گفت تو حرف‌های مرا گوش می‌کردی؟ گفتم: بله، چه از خدا خواستی؟ سه خواسته‌ات چه بوده که خداوند دو تا را مستجاب کرده و یک دعای دیگر مانده؟ گفت: به تو می‌گویم، ولی تا زنده‌ام به کسی نگو، از خدا خواسته بودم میل نداشته باشم به نامحرم نگاه کنم. از خدا خواسته بودم این قدرت را از من بگیرد. توانی به من بدهد که نگاهم به بدن نامحرم نیفتد. خدا این توان را به من داده و به نامحرم نگاه نمی‌کنم. - این یک توان است که یک جوان در عنفوان جوانی دعایش این باشد که، خدایا به من توفیق بده به نامحرم نگاه نکنم. اگر در شب این دعاها را بکنید دعاهایتان مستجاب می‌شود. کمی هم خودتان اراده و توان را به آن اضافه کنید، خدا به شما این اراده را می‌دهد. چرا در جامعه‌ی ما مقداری روابط به هم ریخته است؟ چرا انسان به سادگی شاهد بعضی از بی‌عفتی‌ها در جامعه است؟ چرا بعضی روابط، روابط صحیحی نیست؟ چرا قبیح گناه در بعضی جوامع و در بعضی مراکز شکسته شده؟ جوان اولاً از خدا بخواهد، بعد پدر و مادر هم کمک کنند که ازدواج کند. این بهترین عمل برای حفظ یک جوان در مقابل ناملایمات است. اگر نتوانست ازدواج کند قرآن می‌گوید عفت پیشه کند، جایگزین مناسب پیدا کند، با ورزش، با مراجعاتی که با دوستان دارد، با درس، با مطالعه به نوعی وقتش را پر کند که اصلاً این شهوت میدان پیدا نکند که او را در دام خود بکشد. در جامعه‌ای که آلوده شد، آن وقت دیگر نمی‌تواند یک همسر خوب پیدا کند. - خواسته‌ی دوم از خدا خواستم از هیچ کس غیر خودش نترسم، این توفیق را هم به من داده الحمدلله، شجاع هستم و سوم از خدا خواسته‌ام اندکی خوابم را کم کند- بالاخره جوان است خواب در جوانی لذیذ است- از خدا خواستم از خوابم کم شود و به عبادتم افزوده شود. هنوز

این را به من نداده، چیزی که برایش گریه می‌کردم این است.<sup>۱</sup> ۱. پیغمبر و یاران، ج ۴، ص ۵۳. این خصوصیات جوان است. اگر از شما سؤال شد که خصوصیات جوان چیست؟ ۱- رقت طبع، ۲- حقیقت طلبی، ۳- میل به عبادت.

#### ۴- قدرت عفو و گذشت

جوان زود می‌گذرد، کینه ندارد، نوجوان زود می‌گذرد کینه ندارد. برادران یوسف جوان بودند، اشتباه هم کردند و برادرشان را در چاه انداختند، حسادت ورزیدند، ولی همین که فهمیدند اشتباه کرده‌اند، بلافاصله گفتند: یوسف ما را ببخش، ما اشتباه کردیم، ما خطا کردیم، بعد هم پیش پدرشان آمدند و گفتند: «یا اَبانا استغفر لنا» بابا از خدا بخواه ما را ببخشد. این آیه در سوره‌ی یوسف است که یک عمر این داستان را شنیده‌ایم، و پیامش این است که جوان زودگذشت است. قدرت عفو و گذشت در او زیاد است، کینه ندارد. اگر زمانی قهر او با رفیقش طول بکشد این تاثیر شیطان و هوای نفس اوست. اگر در جوانی دیدید که رابطه‌اش با دوستش صمیمی نیست این در اثر هوای نفس است. اگر اندکی به فطرتش رجوع کند برمی‌گردد. یوسف هم بخشید، بلافاصله گفت: «لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم»، (۱: یوسف، ۹۲).

#### ۵- تسلیم در برابر حق

خصوصیات پنجم جوان تسلیم است. جوان‌های عزیز اینها توانمندی‌های شماسست، از امثال بنده شاید کمی گذشته باشد، اینها توانمندی‌های شماسست، شمایی که هنوز سَنّان اکثراً زیر ۳۰ است. ویژگی پنجم جوان تسلیم در برابر حق است. ممکن است انسان به ظاهر یک روحیه‌ی پرتوقعی در نوجوان و جوان مشاهده کند، ممکن است جوان زور را نپذیرد، نمی‌شود با ملامت و سرزنش و تحقیر جوان را امر به معروف و نهی از منکر کرد. در روایات داریم افراط در ملامت لجاجت می‌آورد، جوان در برابر حق تسلیم است. همین حضرت علی اکبر که امروز منسوب به اوست، وقتی پدر بزرگوارش در مسیر فرمودند ما به شهادت می‌رسیم، و «إنا لله و إنا إلیه راجعون» را بر زبان راندند، بلافاصله عرض کرد: پدرجان! «اولسنا علی الحق»؛ مگر ما بر حق نیستیم؟ امام فرمود: بله پسر، ما که بر حقیق، ترسی نداریم. (۲: فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۹۹؛ منتهی الامال، ص ۴۵۵. این تسلیم است. امیرالمومنین تا وقتی که پیغمبر زنده است جوان بود، زمانی که پیغمبر این جمله را فرمود شاید سن ایشان زیر سی سال بود. پیغمبر فرمودند: علی جان! روزی را میبینم که خون سرت محاسنت را خضاب می‌کند و فرقت شکافته می‌شود. امیرالمومنین نفرمود یا رسول الله چه کسی می‌زند؟ کجا می‌زند؟ چگونه می‌زند؟ بلافاصله عرضه داشت یا رسول الله آیا دینم سالم است؟؛ «و ذلک فی سلامه من دینی»؟ آیا عاقبت به خیرم؟ اگر

عاقبت به خیرم پس دیگر نمی ترسم. ۳. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۰؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۹۷؛ الامالی للصدوق، ص ۹۳. این هم ویژگی پنجم جوان است: تسلیم بودن در برابر حق.

## ۶- بازگشت از کار ناشایست

ویژگی ششم جوان، بازگشت است، جوان زود برمی گردد، زود تغییر می کند، لذا پیامبر فرمود: «**دن الله تعالی یحب الشاب التائب**» (۱: میزان الحکمه، ص ۱۸۵۸)؛ خدا جوان توبه کننده را دوست دارد، به جوان توبه کننده چون قابلیت تغییر در او زیاد است. در جنگ صفین بود که جوانی هم قرآن می خواند و هم با امیرالمؤمنین می جنگید. آقا جلو آمد، فرمود: چه می خوانی؟ عرض کرد: آقا قرآن - خدا امویان را لغت کند. آن قدر علیه اهل بیت و امیرالمؤمنین تبلیغ کردند که شخص شمشیر به دست گرفته، قرآن می خواند و با علی که قرآن ناطق است می جنگد. این قدر تبلیغ کرده اند که شخصی در صفین به یکی از اصحاب علی می گوید: «**فإنی أقاتکم لأن صاحبکم لا یصلی کما ذکر لی**» (۲: به ما گفته اند علی نماز نمی خواند. اموی ها این گونه کار کرده بودند، - حضرت او را متوقف کرد، فرمود: «**أ تعرف النبأ العظیم الذی هم فیہ مختلفون**»؛ می دانی معنای نباء عظیم چیست؟ چون خدا در این سوره می گوید: «**عم یتساءلون عن النبأ العظیم**»؛ ما یک روزی از شما در مورد خبر بزرگ می پرسیم. معلوم است خبر توحید، معاد، قیامت، و ولایت است در دین این ها مسائل اساسی و پشتوانه است. - فرمود: جوان، تو می دانی داری با مصداق این آیه می جنگی؟ «**أنا و الله النبأ العظیم الذی فیہ اختلفتم**»؛ به خدا هستم نباء العظیم من هستم. تو با مصداق این داری می جنگی. (۳: تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۲۰؛ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۰)؛ ابن عباس پیش معاویه آمد و گفت: معاویه، چرا کلاس های تفسیر را تعطیل کردی؟ معاویه گفت بود کسی حق ندارد تفسیر قرآن بگوید. قرآن را فقط بخوانید، اگر هم کسی تفسیر آن را خواست نزد خودمان بیاید، از اهل بیت سؤال نکند، چون می دانست تفسیر قرآن توسط اهل بیت چیست اگر یک جوان فهمید بر می گردد - جوان شمشیرش را زمین گذاشت و به امیرالمؤمنین ملحق شد و تغییر کرد. جوان ها، نوجوان ها شما را به خدا این ارزش ها و این توانمندی ها را راحت نفروشید، راحت از دست ندهید. شما بیش از این حرف ها ارزش دارید.

و تحسب انک جرم صغیر و فیک انطوری العالم الاکبر

(۱: دیوان علی علیه السلام، ص ۱۷۵)

حس مسئولیت پذیری

یکی از خصوصیات آنست که باید در زندگی ما باشد حس مسئولیت است. ما یکه و تنها نیستیم، کسی نمی‌تواند بگوید من هر چه دلم می‌خواهد می‌گویم و هر کار دلم می‌خواهد انجام می‌دهم. بالاخره جامعه برای همه ما یک مسئولیتی ایجاد می‌کند. یک راننده در خیابان نمی‌تواند به هر طرف برود، بعضی جاها مخصوص عبور تاکسی یا اتوبوس است، بعضی جاها یک طرفه است، تاکسی هم نمی‌تواند برود، در بعضی جاها اگر توقف کنی حمل با جرثقیل دارد، بعضی جاها جریمه دارد. شما این‌ها را می‌پذیرید و هیچ وقت هم با پلیس دعوا نمی‌کنید که چرا اینجا تابلو زده‌اید؟ این قوانین رانندگی است، من هم در برابر این قوانین احساس مسئولیت می‌کنم. شما در مورد قوانین طبیی احساس مسئولیت می‌کنید، آقای که بیماری قند دارد، اگر پیش پزشک رفت و پزشک گفت آقا نباید قند بخوری، برایت ضرر دارد، نمی‌گوید آقا به شما چه ربطی دارد، می‌خواهم بخورم. پزشک می‌گوید: اگر هرچه دلت خواست خوردی دستت را قطع می‌کنند، قند به قلبت می‌زند و از بین می‌روی. می‌گوید چشم، نان سوخته می‌خورد، به شربینی نگاه می‌کند تأسف می‌خورد، اما آن را نمی‌خورد. چرا؟ چون بیماری قند دارد و می‌پذیرد. شما در برابر قوانین اجتماعی حس مسئولیت دارید و آن را قبول می‌کنید. در برابر قوانین آموزشی همین‌گونه. به یک دانشجو می‌گویند اگر معدلت زیر چهارده شود مشروطی می‌گوید: چشم. می‌گویند اگر سه جلسه غیبت کنی واحدت حذف می‌شود، قبول می‌کنند، نمی‌آید با مسؤل آموزش دانشگاه دعوا کند چون این یک قانون است اعلام هم شده و از اول باید بپذیرد چرا ما که در برابر قوانین شهری و اجتماعی حس مسئولیت داریم و چون از جریمه‌اش می‌ترسیم، در برابر قوانین طبیی حس مسئولیت داریم و قبول هم می‌کنیم. چگونه یک جوان، راحت خودش را زیر تیغ جراحی قرار می‌دهد تا آپاندیسش را در بیاورند؟ چرا درد را تحمل می‌کند؟ چرا درد آمپول و بیهوشی را تحمل می‌کند؟ چون ضرر ندارد، در برابر قوانین اجتماعی تسلیم نیست؟ اینجا تابلو زده می‌گوید غیبت ممنوع، تهمت و ناسزا ممنوع، بی‌دینی ممنوع، اگر نماز صحبت را نخوانی مشروطی، اگر از نظر نماز غیبت داشتی در قیامت باید جواب بدهی. چرا شما در برابر مشروط شدن دانشگاه به سادگی کوتاه می‌آیی؟ در برابر یک تابلوی رانندگی ماشین را پارک نمی‌کنی، اما در مقابل این همه تابلوی قرمز و تابلوی ممنوعی که در قرآن زده؛ مسخره نکن، غیبت نکن، دروغ نگو، ربا نگیر، چرا کوتاه نمی‌آیی؟ انسان دلش می‌سوزد وقتی می‌بیند بعضی‌ها برای قوانین الهی که رأس همه‌ی قوانین است به اندازه‌ی قوانین طبیی هم اهمیت قائل نیستند. یعنی این آقا این قدر که در مرض قندش به حرف پزشک گوش می‌دهد و قند نمی‌خورد، به حرف ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر، قرآن، تورات، انجیل و عالم که می‌گوید آقا دروغ و غیبت زندگی‌ات را به خطر می‌اندازد و باعث می‌شود گرفتار فشار قبر شوی، توجه نمی‌گوید بهشت بر فحاش و ناسزاگو حرام است، پیامبر فرمود: «**إن الله حرم الجنة علی کل فحاش**» (۱: الکافی، ج ۲، ص ۳۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۰۶)؛ خدا بهشت را بر آدم فحاش حرام کرده، و او را در آن جا راه نمی‌دهد چون در آن جا نه لغو است نه تأثیم، «**ألا قیلا سلاما**



سلاما» (۲: واقعه، ۲۶)؛ در آن جا زبان و حرف سالم می‌خواهند، آن جا زبانی را که به ناسزا گشته به بهشت راه نمی‌دهند. پس چرا ما در برابر قوانین الهی، احساس مسئولیت نمی‌کنیم؟

## مسئولیت در مقابل ائمه

حس مسئولیت شاخه‌هایی دارد. یک شاخه‌ی آن، حس مسئولیت در برابر امام معصوم است، ما در مقابل امام معصوم حس مسئولیت داریم، وقتی شما به زیارت علی ابن موسی الرضا(ع) می‌روید می‌گویید: آقا «أشهد أنك تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی» من شهادت می‌دهم شما من را ببینید، شما که مثل افراد عادی نیستید، شما و حی و زنده‌اید، شما نزد پروردگارتان روزی می‌خورید.

## داستان

می‌دانید جنگ تبوک، جنگ سختی بوده؛ تشنگی، گرسنگی طول مسافت. پیغمبر پرسید: کو اباذر؟ گفتند: یا رسول‌الله، نیامد، نیست، شاید عقب مانده، فرمودند: توقف کنید شاید بیاید، اندکی توقف کردند یک وقت دیدند یک کسی افتان و خیزان، سلانه سلانه از آن دور می‌آید. پیغمبر فرمود: امیدوارم اباذر باشد. وقتی جلو آمد دیدند اباذر است، بسیار تشنه است، و لبهایش خشکیده و چهره‌اش برافروخته، روی زمین افتاده و بیهوش شد. حضرت فرمود: بروید آب بیاورید. کمی آب به سروصورتش بزنید، آب به او بدهید. یک نفر گفت «یا رسول‌الله، مشک آب بر دوشش است، خودش آب به همراه دارد. عجب! مشک آب را باز کردند، مقداری آب به او دادند، به هوش آمد و سر حال شد. حضرت فرمود: اباذر، چرا آب نخوردی و تشنه آمدی؟ گفت: یا رسول‌الله، جایی رسیدم که آب گوارایی داشت، مشکم را پر کردم، گفتم تا شما آب ننوشیدید من نمی‌خواهم لب‌هایم به آب بخورد، وفای من اقتضا می‌کرد تا قبل از آنکه شما از این آب ننوشید من از این آب ننوشم، لذا تشنه آمدم. (۱: پیغمبر و یاران، ج ۱، ص ۵۰)؛ وفاداری یعنی این. البته اگر کسی هم در این وضعیت آب بنوشد مذمتش نمی‌کنند، اما این نهایت وفا است، وقتی عباس رفت شریعه دست زیر آب برد، آب را در دستانش بالا آورد، تشنه بود، اگر آب هم می‌خورد کسی مذمتش نمی‌کرد، چرا که بقیه نتوانسته بودند خودشان را به آب برسانند ولی ایشان توانسته بود اما او آب را نخورد. این نهایت وفاست. (۱: ترجمه نفس المهموم، ص ۳۰۲؛ پرجمدار نینوا، ص ۱۷۰-۱۶۹).

کفی از آب چو آورد به نزدیک دهان      عکس شش ماهه در آن آب تماشا می‌کرد

## یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی

(۲: فرهنگ عاشورا، ص ۶۵؛ ابصار العین من انصار الحسین، ص ۶۱؛ در سوگ امیر آزادی- گویاترین تاریخ کربلا، ص ۲۵۶).

عباس! حسین تشنه باشد و تو آب بنوشی؟ حسین تشنه باشد و تو سیراب شوی؟ ننوشید، این وفای در مقابل امام است. مادرش هم در مدینه وقتی بشیر آمد در دروازه‌ی مدینه قضایای کربلا را تعریف کرد گفت: «اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین»؛ چهار تا بچه‌هایم و همه‌ی آن کسانی که زیر آسمان هستند فدای حسین، فدای اباعبدالله، (۳: سوگنامه آل محمد، ص ۵۲۸)؛ این وفاست، این تسلیم است. در شب عاشورا هم زینب کبری می‌گوید من از کنار خیمه‌ی عباس برادرم می‌گذشتم، دیدم صدای گفت‌وگو می‌آید. ایستادم دیدم سه برادرش را جمع کرده، این برادرها از ام‌البنین بودند، فرزندان امیرالمؤمنین که هر سه در کربلا شهید شدند، می‌گویند برادران برای فردا تصمیمتان چیست؟ چه می‌کنید؟ جنگ مسجل شده، این سپاه از سر این لشکر نمی‌گذرد، و این افراد را به شهادت می‌رساند. نظر شما چیست؟ رأی شما چیست؟ گفتند: برادر، نظر ما نظر توست، رأی ما رأی توست. گفت: اگر رأی، رأی من است من یک توصیه دارم که تا یکی از ماها زنده هستیم نباید خدشه‌ای به فرزند زهرا، حسین ابن علی وارد شود، فردا باید جانتان را فدا کنید. هر سه برادر به میدان رفتند و شهید شدند، و عباس شاهد شهادتشان بود، و خودش هم مکرر آمد و گفت: برادر جان بگذار بروم من دیگر نمی‌توانم، این جان، در این کالبد و در این قفس جسم تحمل ماندن ندارد. رفت و خود را فدا کرد. عباس مظهر وفاست. جوان‌ها از وفای عباس درس وفا بگیرید، در مقابل امامتان، در مقابل خدا، در مقابل پیغمبر، در مقابل نماز و دین وفادار باشید. از عباس درس شجاعت و تسلیم و یقین را یاد بگیرید. از عباس روحیه‌ی مبارزه، روحیه‌ی حق‌پذیری و روحیه‌ی ظلم‌ستیزی را یاد بگیرید. این‌ها صفات عباس بود، اگر عباس در سن ۳۷ سالگی جانفشانی کرد از این جان‌فشان‌ی عباس درس بگیریم و عباس را الگوی زندگی خودمان قرار دهیم.

### گریز و روضه :

آقا ابوالفضل چقدر به مولایش و آقایش حسین وفادار است، کنار شریحه آمد، آب ننوشید، تشنه لب بیرون آمد، دشمن محاصره‌اش کرد، اما مگر کسی جرأت می‌کند از مقابل با عباس بجنگد؟ کسی جرأت نمی‌کند رو در رو با عباس بجنگد، نا جوانمردانه جنگیدند، از پشت خنجر زدند، دست‌هایش را از پشت نخل‌ها شمشیر زدند و قطع کردند، اما عباس همه‌ی امیدش این است که بتواند مقداری آب به لب‌های تشنه‌ی بچه‌های

اباعبدالله برساند، اما وقتی دید، نمی‌تواند آب را برساند، دیگر آبی در مشک نیست که به طرف خیمه ببرد، توانی هم در او نیست، دستی در بدن ندارد، تیر به چشم‌های مبارک برخورد کرده، دیگر این جا بود که صدا زد برادرم، برادرت را دریاب، داداش جان! حسین جان! برادرت را دریاب. من نمی‌دانم حسین با چه جرأتی آمد؟ آنهایی که به کربلا مشرف شده‌اید فاصله‌ی خیمه‌گاه تا علقمه نبود که امام حسین این‌ها را به آنها بسپرد. لذا نوشته‌اند آمد، اما یک نگاه به عباس می‌کرد، یک نگاه پشت سر به خیمه‌ها، کنار بدن عباس نشست.

دیده وا کن که طبیعت سر بالین آمد

دیده بگشا که حسین با دل خونین آمد

دیده بر من هم منه‌ای سرو به خون غلطیده

تا نگویند حسین داغ برادر دیده

برادم عباسم!

الیوم نامت أعین بک لم تنم

و تسهد اخی فعض منامها

(۱: در سوگ امیر آزادی- گویا ترین تاریخ کربلا، ص ۲۵۹)؛

برادرم تا دیشب بچه‌های من راحت می‌خوابیدند، چون عمویی مثل عباس داشتند؛ اما امشب دشمن راحت می‌خوابد و بچه‌های من خواب ندارند. «الان انکسر ظهري و قلت حيلتي» (۲: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ منتهی الامال، ۵۲۸؛ سوگنامه آل محمد، ص ۳۱۶).